

## چرا شوریدیم؟

در شورش بهمن ۱۳۵۷ تقریباً بیشتر نزدیک به همه‌ی ملت ایران شرکت داشتند. علت این شرکت همگانی و متحد را در آن زمان همه احساس می‌کردند ولی اکنون که سال‌ها از آن زمان می‌گذرد همگان توان آن را ندارند که برای دیگران و حتی برای خود نیز بگویند چرا چنان شوریدند. علت‌های مستقیم به فراموشی سپرده شده است و علت‌های غیر مستقیم آن نیز که در ضمیرها وجود داشت و در آن سال‌ها به دنبال بهانه‌ای برای فریاد می‌گشت در این سال‌ها دیگر سخت‌تر به نمود در می‌آید و هرگاه از سالخورده و یا میان سالی پرسیده شود چرا شوریدید پاسخی به تناسب دانش او خواهید شنید که بیشتر آن‌ها بی‌پایه، عامی، و گاهی سخیف هستند. پاسخ می‌دهند شوریدیم چون دیگران ما را شوراندند. شوریدیم چون قدرت‌های بزرگ این را خواسته بودند، چون خوشی زیر دلمان زده بود، و از عده‌ی کمتری نیز خواهیم شنید که: خود کامه بودند و زورگو و وابسته به بیگانگان که این یک کمتر پرت است.

هدف این نوشته باز شکافی ریزبینانه‌تر موضوع است تا در صورت درست بودن بتوانیم در سایه آن زندگی سیاسی - اجتماعی آینده مردم خود را در مسیری استوارتر به حرکت درآوریم.

ما در دورانی به سر می‌بریم که به لحاظ ارتباطات جهانی، مردم نسبت به گذشته آگاه‌تر شده‌اند. در این زمان دیگر ملت‌ها به حکومت به دیده‌ی خداوندان نمی‌نگرند و برآنند که به پیروی از کشورهای پیشرفته‌تر از خود، از سوی حکومت به حساب آورده شوند. حکومتگرانی که بر چنین مردمی فرمان می‌رانند اگر پروای (توجه) این نیاز مردم را نداشته باشند خود را در برابر چشم مردم به راهزنانی می‌نمایانند که فقط آهنگ دزدیدن دارند. چنین حکومت‌ها و یا سررشته دارانی اگر هم پاک باشند، وطن پرست باشند و از دل و جان برای آبادی میهن بکوشند مردمان باور نخواهند کرد و با خود خواهند گفت اگر هدف فقط خدمت کردن است پس چرا ما را از خدمت کردن بر می‌کنارند، آیا فقط یک قوم و یا یک خانواده و یا یک لایه نازک اجتماعی شایستگی خدمت کردن دارند و دیگران باید از این نیاز و یا هنر محروم بمانند. پس بی‌گمان نه خدمت کردن که زر اندوختن از اموال مردم و کشور در کار است و اینجاست که این سررشته داران هر چه کنند مردم آن کرده‌ها را برای خیانت می‌دانند و درست و نادرست، دلیلی حاکی از ناکاری برای آن کارها می‌سازند و وقتی حکومتی این جایگاه را یافت دیگر نمی‌تواند بی‌آرام روزگار بگذراند به ویژه در میان ملتی که یکبار برای دموکراسی در قالب انقلاب مشروطه در برابر خودکامگان قاجار برخاسته بودند، چرا؟ زیرا مردم را در بازی‌های خود به حساب نمی‌آورد و این به حساب نیاوردن مردم در فرایندهای اجتماعی، آنان را هر روز بیش از پیش می‌آزارد و این باور را می‌رویاند که عده‌ای زورگو و خود کامه لگام کشور را در دست خود گرفته و به هیچ روی حاضر نیستند آن را برای دمی به دیگران واگذارند. بی‌گمان چنین حکومتگرانی نمی‌توانند در دادوستد های دولتی پاک رفتار باشند چه اگر جز این می‌بود نمی‌بایست چنان پافشاری در نگهداشت قدرت از خود بروز می‌دادند و بی‌پایه هم نیست که مردم آنان را اشغالگرانی که به خطا نام هموطن را بر خود دارند بدانند. و به همین دلیل مردم در مبارزه با این سررشته داران از تبلیغاتی کمک می‌گیرند که بیشتر، نشان دهنده‌ی فقر و نداری بخش‌های بزرگی از جامعه باشند، تا زشتی دزدی هایشان بیشتر نمایانده گردد. آنها فریاد سر می‌-

دهند مردم گرسنه‌اند، مردم بی‌کارند، فساد فراوان است (که دروغ هم نمی‌گویند) ولی روح حرکت مردم این نیست. جوهره‌ی حرکت مردم همان است که در بالا گفته شد. مردم در این دوران از حکومت‌هایی که آن‌ها را «آدم به شمار نیاورد» بیزاراند. البته منظور مردمی است که به چنان آگاهی رسیده باشد که نیازمند «به حساب آورده شدن» باشد.

چنین مردمی هنگام شورش به طور عمده عوامل نامساعد اقتصادی را مطرح می‌سازند حال آنکه همین مردم امکان دارد شرایط اقتصادی بدتری را تحمل کرده و دم فرو نگهدارند. زندگی اقتصادی در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ بر مردم ایران بسیار سختی نمود، بسیار سخت‌تر از زمان شاه، ولی چون آن احساس را به حکومت تازه نداشتند تحمل کردند ولی در سال‌های اخیر یعنی ۷۶ به بعد که شرایط زندگی نسبت به زمان جنگ بسیار بهتر آن تحمل که بایستی منطقاً ادامه می‌یافت بر خلاف انتظار آرام آرام از دست رفت زیرا مردم دوباره همان بی‌اعتنایی‌ها و به حساب نیامدن‌ها را دیدند.

شوند (علت) اصلی شورش سال ۱۳۵۷ مردم ایران نیز چنین بود. ساختار شاهنشاهی طی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ با عمل خود نشان داد که مردم را به هیچ می‌انگارد انتخابات دو مجلس همه ساختگی بود و هیچ نهاد مردمی دیگری که برخاسته از آرای مردم باشد وجود نداشت. در آن ساختار حتی وزیران نشانده شده نیز از جایگاه تعریف شده‌ای برای وظایف خود بر خوردار نبودند. شاه سران نفتی کشورها را برای گفتگو در باره‌ی قیمت نفت به تهران می‌خواند ولی مدیر عامل شرکت ملی نفت که در آن زمان بیش از یک وزیر قدرت داشت از آن رفت و آمدها بی‌خبر بود. بزرگان سیاسی کشورها به تهران دعوت می‌شدند ولی وزیر امور خارجه از آن آگاه نمی‌شد (۱). هر روز یکبار سخن و یا جمله‌ای به عنوان اصل چندم انقلاب شاه و ملت اعلام می‌شد ولی در عمل اثر بزرگی از آن دیده نمی‌شد. انقلاب اداری، تحصیل رایگان، بهداشت رایگان، و ناخرسندی مردم بیش از آنکه از چنین کم‌عملی‌ها باشد از آن بود که می‌گفتند مگر مملکت صاحب ندارد که یک نفر در سایه‌ی سرنیزه، خود را عقل کل دانسته و هر روز بدون به حساب آوردن مردم و یا نمایندگان آنان (که وجود بیرونی نداشتند) دستوری صادر کند.

این خود کامگی‌ها کار را سرانجام به جایی رساند که شاه در تلویزیون ظاهر شد و گفت همه‌ی مردم بایستی عضویت در این حزب (رستاخیز) را بپذیرند و هر کس نخواهد بپذیرد به وی گذرنامه می‌دهیم تا از کشور بیرون رود و این دستوری بود که حتی احزاب بی‌اعتبار آن روزی را هم از شاه رنجاند. در زمینه‌ی آزادی چاپ کتاب نیز یاد این گفته تهی از لطف نیست که در وزارت فرهنگ و هنر، بخش سانسور کتاب، بانویی که مسئولیت صدور مجوز انتشار کتب را به عهده داشت مجموع کتاب‌هایی را که در تمام عمرش خوانده بود (با احتساب کتاب‌های درسی دوره‌ی دبستان و دبیرستان) به پنجاه جلد نمی‌رسید. (۲)

و در چنین شرایطی بود که مردم احساس می‌کردند دیگر نفس هم به سختی می‌توانند بکشند. در این دوران هیچ کس به اندازه‌ی خود شاه برای متحد کردن مخالفان خود امکان فراهم نکرد تا جایی که مردم می‌گفتند «این برود هر کس می‌خواهد بیاید» و شد آنچه که دیدیم.

و پس از گذشت دو دهه چیزی را می‌بینیم که بی‌پایاب (بی‌اختیار) ما را به یاد شعر رودکی می‌اندازد.

آن که ناموخت است از روزگار      هیچ ناموزد زهیچ آموزگار

باز هم کسانی مردم را به هیچ می‌انگارند و این در حالی است که هنوز یاد آن روزهای شورش ۱۳۵۷ در اندیشه‌ها هست. اگر شاه چنان نکرد که می‌بایست، شاید به این دلیل بود که خیزش مردمانی را که به آن‌ها بی‌اعتنایی شده باشد ندیده بود ولی اینان چه. به غلیان در آمدن مردم در این سال‌ها دوباره همان علت را دارد. گرچه بسیاری از رسانه‌ها دم از فقر مردم می‌زنند ولی علت اصلی آن نیست، کانون‌های جوشش مردم در این سال‌ها بیش از آن که جنوب شهر باشد در نواحی شمال و نسبتاً مرفه‌تر بوده است و این یاد آور سخنی است که می‌گوید فقر مادی فقر معنوی را هم به دنبال خود دارد. در طول دوران محمد رضا شاه هیچگاه وضع اقتصادی مردم به اندازه‌ی سال‌های ۱۳۵۰ به بعد خوب نبود ولی شورش در همان سال‌ها پیدا شد. گروه‌های سیاسی از جمله آن‌هایی که مسلح هم بودند نیز طی همان سال‌ها از افراد لایه‌های میانی جامعه شکل گرفتند که بعدها هنگام شورش لایه‌های فقیر اجتماع نیز به آن‌ها پیوستند.

حاصل سخن آن است که در این دوران مردم بیش از آنکه از حکومت‌های خود انتظار ایجاد شرایط بهتر اقتصادی داشته باشند (گرچه این هم حق آن‌ها است) انتظار به حساب آوردن خود را در تصمیم‌های اداره کشور دارند. ملت‌ها را می‌توان سرکوب کرد ولی آنان نیز به نحو دیگری پاسخ حکومت را خواهند داد. اگر نتوانستند برآن بشورند به آنان پشت می‌کنند تا بیگانه‌ای ستمگر آنان را درهم شکند.

عبدالرحمان حسنی

۸۲/۲

---

(۱) یادداشت‌های علم

(۲) درد اهل قلم نوشته‌ی باقر مومنی ۱۳۵۶